

رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا

حسن نقدی نژاد^۱

امیر محمد سوری^۲

مقاله حاضر به بررسی اختلافات اخیر آمریکا و روسیه در اوراسیا می‌پردازد. روسیه و آمریکا نگرش‌ها و منافع کاملاً متفاوتی دارند که بیشترین تعارض منافع میان دو کشور مربوط به حوزه جغرافیایی است که مکتبدر آن را «قلب زمین» لقب داده بود. سال‌ها است که روسیه خطر پیش‌روی غرب به نزدیکی مرزهای خود را احساس کرده است و در صدد است تا موقعیت بین‌المللی خود را احیا کند و بتواند در مقابل تکروری آمریکا مقاومت کند. تعارض منافع و تفاوت نگرش به مسائل بین‌المللی در روابط روسیه و آمریکا از چند قرن پیش وجود داشته است ولی فقط به مدت نیم قرن جنگ سرد بر روابط این دو حاکم بوده است. احتمال شکل‌گیری جنگ سرد جدید آن‌گونه که از مفهوم سنتی این واژه مستفاد می‌شود، بعید به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: جنگ سرد جدید، اوراسیا، ایالات متحده آمریکا، روسیه، منافع

ملی، رقابت.

مقدمه

شواهد نشان می‌دهد که رقابت و تعارض در روابط آمریکا و شوروی در حال افزایش است. استقرار سپر دفاع موشکی آمریکا در لهستان و جمهوری چک، تمرکز ناتو و آمریکا بر مسائل آسیای مرکزی و قفقاز و فعال شدن نیروهای واکنش سریع ناتو، انتقادات تند و

۱. عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور

۲. پژوهشگر حوزه مطالعات قفقاز

بی‌سابقه پوتین در چهل و سومین کنفرانس امنیتی مونیخ به رفتارهای آمریکا، خروج روسیه از پیمان نیروهای متعارف اروپا، به پرواز در آوردن مجدد ناوگان هواپیماهای استراتژیک روسیه، آزمایش قوی‌ترین بمب متعارف جهان توسط روسیه نشان دهنده افزایش اختلافات روسیه و آمریکا در سال‌های اخیر است. بالا گرفتن سخنان تند دوطرف علیه یکدیگر باعث شده است که بعضی از تحلیل‌گران مسائل بین‌المللی به شکل‌گیری جنگ سرد جدید در سال‌های آتی در روابط آمریکا و روسیه اعتقاد پیدا کنند. بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که رفتارهای اخیر روسیه در واکنش به اقدامات آمریکا، حکایت از ورود این کشور به جنگ سردی دیگر با روسیه است.

به همین دلیل مساله اصلی مطرح در این مقاله بر آن است که آیا اختلافات اخیر آمریکا و روسیه به جنگ سرد جدیدی در روابط بین‌الملل منجر خواهد شد یا این‌که دو کشور رو به سوی مدیریت بین‌المللی بحران‌های دوجانبه موجود خواهند آورد و تعارض و اختلاف منافع و نگرش آنها محدود خواهد بود و ورود آنها به جنگ سرد جدید و رقابت تسلیحاتی بعید خواهد بود؟

در پاسخ به سوال اصلی این مقاله، باید گفت: احتمال شکل‌گیری اختلافات عمیق‌تر میان روسیه و آمریکا بعید نیست ولی شکل‌گیری جنگ سردی جدید در روابط بین‌الملل آن‌گونه که در زمان نظام دو قطبی وجود داشت، متصور نیست. روسیه از سال‌ها پیش خطر پیش‌روی غرب را به نزدیکی مرزهای خود احساس کرده است و درصدد است در مقابل تکرور آمریکا توازن ایجاد کند. فعال شدن روسیه در سازمان همکاری شانگهای و گرم شدن روابط این کشور با چین و هند از دیگر نشانه‌هایی هستند که حکایت از عزم جدی روسیه برای مقابله با پیشروی غرب به سوی مرزهای خود دارند. عرصه اصلی رقابت جدید غرب به رهبری آمریکا با روسیه، منطقه وسیعی از شرق اروپا تا افغانستان و مرزهای چین را شامل می‌شود. همان حوزه جغرافیایی که در نظریه «قلب زمین» مکیندر به آن اشاره شده است و ادعا شده که هر کس بر این منطقه تسلط داشته باشد، رهبری جهان را در دست خواهد داشت. در این مقاله به بررسی بیشتر این موضوع می‌پردازیم.

سیری در تاریخ اختلافات آمریکا و روسیه

روابط فی‌مابین روسیه و آمریکا تحولات زیادی به خود دیده است. رقابت و تعارض وجه غالب و عمدتاً حاکم بر روابط این دو کشور بوده است. راجع به تاریخ دقیق شروع تعارضات روسیه و آمریکا، میان مورخین و تحلیل‌گران اختلاف نظر وجود دارد. بعضی به شروع اختلاف این دو از زمان پایان جنگ جهانی اول معتقدند و بعضی به تاریخی خیلی پیش‌تر از این استناد می‌کنند. پروفیسور لافهبر، استاد دانشگاه کرنل آمریکا در کتاب خود به بررسی ریشه تعارضات میان ایالات متحده و روسیه و جنگ سرد اشاره می‌کند. ایشان معتقد است که ریشه تعارضات ایالات متحده و روسیه در اواخر قرن نوزدهم در دشت‌های چین و منچوری می‌باشد. قبل از آن درگیری، این دو کشور دوستان خوبی بودند و هرگاه اختلافی بروز می‌کرد (مثل قضیه کالیفرنیا و آلاسکا در قرن نوزدهم) روس‌ها در مقابل خواست‌های ایالات متحده تسلیم می‌شدند. (لافهبر، ۱۳۷۶: ۹) اما اختلاف‌های مربوط به بیرون مرزهای دنیای جدید (قاره آمریکا) به راحتی فیصله نمی‌یافت، آمریکایی‌ها سراسر قاره (آمریکا) را درنوردیدند و با گسترش روابط تجاری خود به سرعت، بازارهای بالقوه بزرگ آسیا را به روی کارخانه‌ها و مزارع بسیار مولد خود گشودند. در دهه ۱۸۸۰، روسیه بعد از پنج قرن توسعه طلبی، امپراتوری قاره‌ای عظیمی را در اختیار داشت. البته دو کشور تفاوت‌های فاحشی داشتند، آمریکا دارای یک نظام غیر متمرکز یا فدرال بود که در آن ایالت‌ها و سرزمین‌های دور افتاده هم از آزادی‌های قابل توجهی برخوردار بودند. در حالیکه امپراطوری روسیه کاملاً متمرکز بود و لشگری داشت از دیوان‌سالارانی که کورکورانه برای تزار (و بعدها برای گروه کوچکی از نخبگان حزب کمونیست در مسکو) انجام وظیفه می‌کردند. مقامات روسی معتقد بودند که تنها اجرای نظم اجباری شدید از بالا می‌تواند کشور را حفظ و حراست کند. آمریکایی‌ها عیب دیگری نیز در دوست پیشین خود می‌دیدند، از نظر آنها نه دیوان‌سالاری‌ها، بلکه بازرگانانی قابل احترام بودند که بمنظور کسب سود از بازارهای باز جهان، اقیانوس‌ها را می‌پیمودند. اما جهت حرکت روس‌ها کلاً در خشکی بود نه در آب، از این رو امپراطوری که ایجاد کرده بودند بیشتر سیاسی بود تا بازرگانی. روس‌ها پس از آنکه سرزمین‌های زیادی از آسیا را ضمیمه خاک خویش کردند، سعی کردند با بستن بازارهای این مناطق به روی بازرگانان خارجی که به هر حال قادر به رقابت با آنان نبودند سرزمین‌های الحاقی را به شدت کنترل کنند. این مسئله (بستن بازارها به روی بازرگانان خارجی) در دهه ۱۸۸۰ به

اختلاف‌های دو کشور (ایالات متحده و روسیه) دامن زد. به خصوص در مورد منچوری، که در آن ایالات متحده سیاست «درهای باز» را دنبال می‌کرد، ولی روس‌ها سعی داشتند منچوری را مستعمره خود نگه دارند. (لافه‌بر، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۱)

از ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۷ ایالات متحده با حمایت از ژاپن، که بخاطر اهداف خود خواهان یکی منچوری آزاد بود، در جهت محدود کردن توسعه طلبی روسیه تلاش کرد. خطر دیرینه روس‌ها در اواخر سال ۱۹۱۷ تهدیدآمیزتر شد، جنبش بلشویکی ولادیمیر لنین با استفاده از ویرانی، هرج و مرج و فقری که جنگ جهانی اول شده بود حکومت تزاری روسیه را سرنگون و دولت شوروی را تاسیس کرد. امپراطوری همیشه در حال گسترش تزاری اینک به یک نیروی ایدئولوژیک، یعنی مارکسیسم مجهز شده بود که خود را دارای قانونمندی تاریخی و متعهد به انقلاب جهانی می‌دانست.

بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ ویلسون در همکاری با متفقین برای سرنگونی لنین بیش از ۱۰/۰۰۰ سرباز آمریکایی را به شوروی اعزام کرد. ایالات متحده تا سال‌ها از به رسمیت شناختن شوروی خودداری کرد. درحالی‌که ژاپن در سراسر سال ۱۹۲۱ مشغول تاخت و تاز در منچوری بود. ایالات متحده دوبار، یکبار در سال ۱۹۲۴ و یکبار در سال ۱۹۲۷، تقاضای شوروی مبتنی بر اتخاذ سیاستی مشترک علیه ژاپن و آلمان نازی را رد کرد. در سال ۱۹۲۸ که فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها در کنفرانس مونیخ با واگذاری بخشی از چکسلواکی به آلمان، هیتلر را راضی کردند. استالین اعلام کرد که این بار روس‌ها سپر بلای غرب نخواهند شد. و در اواخر اوت ۱۹۳۹ پیمان عدم تجاوز با هیتلر را منعقد کرد. دو دیکتاتور برای تقسیم لهستان و بالکان به توافق رسیدند، یک هفته پس از مذاکرات مربوط به پیمان «مولوتف - ریبین تروپ» هیتلر جنگ جهانی دوم را آغاز کرد.

با حمله آلمان نازی به شوروی دو دشمن قدیمی یعنی آمریکا و اتحاد شوروی یک دشمن مشترک به نام آلمان پیدا کرده بودند. ایالات متحده آمریکا و اتحاد شوروی نظرات متفاوتی نسبت به نحوه اداره جهان داشتند و در دهه ۱۹۳۰ نتوانستند در برابر تجاوز نازی‌ها و ژاپنی‌ها با یکدیگر همکاری کنند و در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ دشمنان قسم خورده یکدیگر بودند، سرانجام بر اثر فشار جنگ جهانی دوم به یک همکاری مصلحتی با یکدیگر تن در دادند و به‌رغم تبادل اطلاعات نظامی و ارسال نزدیک به ۱۱ میلیون دلار ملزومات به

روسیه با استفاده از قانون وام-اجاره^۱ بلافاصله بر سر استراتژی جنگ و طرح‌های صلح برای دوره بعد از جنگ اختلافاتی عمیق پیش آمد. (لافه‌بر، ۱۳۷۶: ۱۷-۱۱)

در دوره پس از جنگ جهانی دوم، جنگ سرد بر روابط دو کشور حاکم گردید و میان دو قطب بازی با حاصل جمع صفر^۲ در جریان بود یعنی برد یکی برابر با باخت دیگری و باخت یکی برابر با برد دیگری بود. به عبارت دیگر، نظام امنیت بین‌الملل در آن زمان، ساختاری دو قطبی (به تعبیر بعضی ساختار دو قطبی منعطف) داشت که در آن هر قطب در تضاد با قطب مخالف تعریف می‌شد و در تمام حوزه‌های اقتصادی سیاسی و ایدئولوژیک با هم در تضاد بودند و رقابت تسلیحاتی شدیدی میان دو قطب در جریان بود. تضاد این دو قطب در عرصه نظامی در قالب پیمان‌های ناتو و ورشو، در عرصه سیاسی در قالب لیبرالیسم و مارکسیسم-لنینیسم و در عرصه اقتصادی در قالب اقتصاد متکثر بازار (نظام بازار آزاد) و اقتصاد متمرکز سوسیالیستی (نظام اقتصاد دولتی) نمایان می‌شد.

هر قطب برای افزایش ضریب امنیتی خود و وارد کردن صدمه به دیگری می‌کوشید و سعی می‌کرد مناطق نفوذ خود را گسترش دهد و کشورهای دیگر را به اردوگاه خود وارد کند. در این دوران ۸۰۰ هزار سرباز و نیروی نظامی شوروی در اروپای شرقی و ۳۰۰ هزار نیروی نظامی ایالات متحده در اروپای غربی وجود داشت و امنیت بین‌الملل در زمان جنگ سرد تحت ترس شدید از کاربرد سلاح‌های کشتار جمعی (میکروبی-شیمیایی و هسته‌ای) بود. در اوایل سال ۱۹۸۳ ریگان اتحاد شوروی را «امپراطوری شیطان»^۳ نامید. با فروپاشی شوروی به مدت چندین سال، به خاطر ضعف روسیه، اختلافات روسیه و آمریکا کم‌رنگ گردید. انفعال یلتسین و فقدان استراتژی واقع‌گرایانه در عرصه سیاست خارجی روسیه شرایط را از هر نظر برای تعقیب رویکرد غرب‌گرایانه به ویژه در سال‌های بین ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۶ فراهم کرد. طرفداران غرب در روسیه معتقد بودند که روسیه برای اجرای اصلاحات اقتصادی به حسن نیت و حمایت غرب نیازمند است و همگرایی با سیاست‌های غرب به روسیه جایگاه شایسته‌ای در سازمان‌های بین‌المللی می‌دهد. (تقفی عامری، ۱۳۷۹: ۵۲) رد هرگونه تضاد و تقابل با هنجارهای دموکراتیک غرب و توسعه روابط با آن و عدم درگیری در

1. Lend-Lease
2. zero-sum game
3. evil empire

مسائل آسیای مرکزی و قفقاز، حمایت از سیاست‌های غرب در خاورمیانه و تقویت روابط با اسرائیل از دیگر ویژگی‌های این رویکرد است. (کرمی، ۱۳۸۴: ۶۴)

با افول روسیه در صحنه جهانی، آمریکا در صدد برآمد تا از فرصت استفاده کند و جایگاه خود را در راس سلسله مراتب قدرت بین‌المللی تثبیت کند. در دوره‌های ریاست جمهوری بوش پدر و کلینتون که به دوره انتقال یا دورگذار معروف است، ایالات متحده هنوز نسبت به ماهیت نظام بین‌الملل و وضعیت امنیت در آن اطمینان نداشت. بوش پدر قصد داشت امنیت بین‌المللی را از طریق رهبری ایالات متحده بر جهان مدیریت کند و در سخنرانی خود در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۰ در برابر کنگره رسماً از نظم نوین جهانی سخن به میان آورد و گفت: نظم نوین جهانی منوط و وابسته به رهبری- قدرت و ارزش‌های آمریکا است. (استاک ول، ۱۳۷۱: ۳۰۹)

اما از سال‌ها پیش روسیه در صدد احیا و بازیافتن موقعیت بین‌المللی خود برآمده است و دیگر حاضر نیست به خواسته‌های آمریکا تن دهد. مهمترین عرصه رقابت آمریکا و روسیه در حال حاضر بر سر اوراسیا است و تحلیل‌گران زیادی آن را به «جنگ سرد جدید» تعبیر کرده‌اند. مواردی هم چون مساله هسته‌ای ایران، استقرار سپر موشکی آمریکا در اروپای شرقی، سخنرانی تند پوتین در اجلاس مونیخ، رقابت بر سر قطب شمال، اعمال تحریم علیه ایران و... نشان دهنده تداوم اختلافات و رقابت‌ها میان روسیه و آمریکا است. در اینجا اختلافات نگرشی و تعارض منافع آمریکا و روسیه را در منطقه اوراسیا بررسی می‌کنیم.

رویکرد آمریکا به اوراسیا

نکته مهم در زمینه حضور آمریکا در اوراسیا اهمیت ژئوپلیتیکی منطقه است. هدف درازمدت و کلان آمریکا این است که با ورود به حیاط خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی با ترکیب‌های متفاوتی از ایران، روسیه، هند و چین و برخی دولت‌های آسیای مرکزی جلوگیری نماید. واشنگتن در تلاش است تا با استفاده از این منطقه نظم سیاسی خود را پی بگیرد و در تلاش برای تثبیت هژمونی خود بر جهان است. آمریکا سه عنصر تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های محور شرارت را بهانه‌ای قرار داده است تا از این طریق با اقدامات یک‌جانبه‌گرایانه خود بر جهان سلطه پیدا کند. از دیدگاه سیاستمداران آمریکا تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و دولت‌های شرور،

بعنوان «عناصر نامقدس» شناخته شده‌اند که تهدیدات نامتقارنی را علیه امنیت جهانی و بخصوص ایالات متحده و متحدان آن ایجاد کرده‌اند. از سوی دیگر شکل گیری اتحاد میان این سه یعنی تلاش دولت‌های شرور برای دست یابی به سلاح‌های کشتار جمعی و در اختیار نهادن این سلاح‌ها به تروریست‌ها، باعث نگرانی شدید دولتمردان کاخ سفید شده است. از نظر نومحافظه‌کاران حاکم بر آمریکا، ایالات متحده باید از قدرت نظامی خود به صورتی پیش‌گیرانه و در جهت مقابله با حملاتی که ممکن است در آینده علیه آمریکا رخ دهد، استفاده کند. آنها می‌گویند، نیت مخالفان آمریکا مشخص است، قبل از آن که آنها توانایی لازم ضربه زدن به آمریکا را پیدا کنند، باید با توسل به قدرت نظامی و حتی در صورت لزوم استفاده از جنگ افزارهای هسته‌ای توان آنها را در هم کوبید. (Kaplan & William, 2003:79)

آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت موجود در جهان دارای بیشترین انگیزه و ظرفیت برای حضور در منطقه اوراسیا می‌باشد، حوادث بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر و تشکیل ائتلاف جهانی برای مبارزه با تروریسم فرصت جدیدی را برای این کشور فراهم نموده است تا در این منطقه حضور عینی‌تری پیدا نماید. از این رو ما شاهد تشدید رقابت روسیه به عنوان بازیگر سنتی منطقه و آمریکا به عنوان قدرت برتر جهانی هستیم. در نظر داشته باشیم که سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش پسر بر پایه تفوق بر قدرت‌های بزرگ رقیب در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای قرار دارد و در این راستا آمریکا در تلاش بوده و هست تا قدرت نظامی خود را چالش‌ناپذیر نماید که به موجب آن رقابت تسلیحاتی بازیگران بی‌معنا شود. (Mershiemer, 2001: 35) به عبارت دیگر جورج بوش در پی این است که ساختار امنیت بین‌الملل را تک قطبی کند تا عرصه برای تکروی و یکه‌تازی آمریکا در صحنه بین‌المللی فراهم شود و از این رو بی‌اعتنایی به تعهدات بین‌المللی آمریکا و زیر پا گذاشتن مقررات حقوق بین‌الملل و نادیده گرفتن شورای امنیت هم امری عادی برای بوش پسر تلقی می‌شود، چون هدف اصلی تثبیت هژمونی آمریکا بر جهان است.

حضور نظامی آمریکا در گرجستان به بهانه آموزش نیروهای نظامی این کشور، تلاش برای ایجاد پایگاه نظامی در آذربایجان، حمایت از مخالفین ادوارد شوارنادزه رئیس‌جمهور وقت گرجستان که در نهایت منجر به وقوع انقلاب مخملی در این کشور و روی کار آمدن میخائیل ساکاشویلی گردید، همگی بیانگر تغییر رویکرد آمریکا در خصوص قفقاز جنوبی و ایفای نقش به مراتب مهم‌تری نسبت به سایر بازیگران می‌باشد.

در اندیشه نخبگان سیاست خارجی آمریکا این فکر پیدا شده که با تجزیه اتحاد شوروی و خروج جهان از نظام دو قطبی، این کشور قادر است برای اولین بار حضور سیاسی خود را در کشورهای تازه استقلال یافته تا مرزهای چین حاکم نموده و با این حضور سیاسی در سایر ابعاد نیز به موفقیت‌های تازه‌ای نایل گردد.

نگرش روسیه به اوراسیا

به نظر می‌رسد که در حال حاضر از میان رویکردهای سیاست خارجی روسیه، رویکرد اوراسیاگرایی در سیاست خارجی این کشور رویکرد غالب باشد. در سطح جهانی طرفداران اوراسیاگرایی مخالف یک جانبه گرائی و ایجاد نظام تک قطبی هستند و ضمن تاکید بر ضرورت تقویت سازمان ملل از ایده چندجانبه گرائی حمایت می‌نمایند. اوراسیاگرایان با اشاره به حضور میلیون‌ها مسلمان در جامعه روسیه معتقدند همزیستی مسالمت‌آمیز مسلمانان و روس‌ها ایجاد می‌کند تا مناسبات روسیه با جهان اسلام گسترش یابد. آنها برخلاف اروآتلانتیک‌گرایان به کشورهای کوچک اطراف روسیه توجه دارند و جمهوری‌های سابق شوروی را در صدر اولویت‌های سیاست خارجی روسیه می‌دانند آنها به ایجاد نوعی روابط کنفدرالی با جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز تاکید می‌نمایند و تقویت جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع را در این راستا مهم می‌دانند. (کولای، ۱۳۷۴: ۱۲۱)

در مورد منافع روسیه در اوراسیا باید اشاره کرد که کرملین با استفاده از نفوذ سنتی خود و شرکت‌های نفتی قدرتمند در پی تامین منافع اقتصادی خود است و با حمایت از دولت‌های اقتدارگرا در تلاش است تا حضور اقتصادی خود را تداوم ببخشد.

روسیه به عنوان وارث اصلی اتحاد جماهیر شوروی در منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع، منافع خاصی دارد و تقریباً بدون رقیب است. رویکرد کلی و اساسی روسیه در کل منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع حفظ انحصاراتی است که از زمان شوروی برای این کشور باقی مانده است. این انحصارات اقتصادی شرایطی را برای روسیه فراهم می‌آورد که هم رفتار جمهوری‌های بازمانده از شوروی را کنترل نماید و هم اینکه حداکثر منافع را برای روسیه بدست آورد. این انحصارات در سه بخش اصلی انرژی ارتباطات و حمل و نقل جمع شده است. در بخش انرژی روسیه خریدار اصلی تولیدکنندگان انرژی منطقه (ترکمنستان، آذربایجان و قزاقستان) است و همزمان فروشنده اصلی به مصرف‌کنندگان

منطقه (گرجستان، بلاروس، اوکراین، ارمنستان و مولداوی) می‌باشد. در بخش حمل و نقل نیز زیرساخت‌های لازم در زمان شوروی به نحوی پیش بینی شده که به قبول معروف همه راه‌های به مسکو ختم شود.

در یک تقسیم بندی کلی می توان علائق و منافع روسیه در منطقه را در سه سطح اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و سیاسی - امنیتی بر شمرد:

الف) علایق اقتصادی - تجاری

۱. حفظ انحصارات باقی مانده از زمان شوروی در منطقه که وابستگی آنها را به روسیه حفظ می نماید.
۲. استفاده از منابع اولیه و مواد خام کشورهای منطقه.
۳. ترانزیت بخشی از کالاها و تولیدات منطقه به سمت شمال اروپا و جمهوری‌های آذربایجان و ارمنستان که به آب‌های آزاد راه ندارند.
۴. استفاده از مسیر روسیه برای انتقال انرژی منطقه خزر.
۵. استفاده از مسیر منطقه قفقاز برای ارتباط تجاری با ایران و کشورهای جنوب آسیا (شبه قاره هند و...).
۶. حفظ بازار مصرف منطقه برای تامین بخشی از نیازمندی‌های اقتصادی و تجاری این کشورها.
۷. حفظ انحصار موجود برای تامین انرژی مورد نیاز منطقه.
۸. جلوگیری از ایجاد خطوط انتقال انرژی از مسیر قفقاز که انحصار روسیه را در این زمینه یا خطر مواجه می نماید.

ب) علایق فرهنگی - اجتماعی

۱. حفظ همبستگی فرهنگی و تاریخی در بین ملت‌های منطقه با استفاده از گذشته مشترک تاریخی در دوران اتحاد شوروی.
۲. تلاش برای حفظ و تقویت زبان روسی در بین مردم و بهره‌گیری از این عنصر برای نفوذ در بین کشورهای منطقه.

۳. گسترش نفوذ از طریق تقویت و توسعه همکاری‌های اجتماعی و ارائه کمک به منظور رفع مشکلات انسانی این کشورها.
۴. تلاش برای بهره‌گیری از عنصر اشتراک مذهبی با مسیحیان منطقه مخصوصاً طرفداران ارتدوکس و ارامنه که روسیه را مهم‌ترین حامی تاریخی خود می‌دانند.
۵. حفظ نفوذ در بین نخبگان که تربیت شده دوران اتحاد شوروی می‌باشند و ارتباط با تحصیل‌کردگان جدید و ارائه تسهیلات برای تحصیل در دانشگاه‌های روسیه به منظور نفوذ و تاثیر گذاری بر روی آن‌ها.

ج) علایق سیاسی - امنیتی

۱. حفظ انحصارات باقی مانده از اتحاد شوروی در منطقه از قبیل انحصار در انتقال انرژی، انحصار در تامین انرژی، خطوط ارتباطی و حمل و نقل به منظور حفظ وابستگی آنها به روسیه و ممانعت از واگرایی از روسیه.
۲. تلاش برای حفظ و تقویت پایگاه‌های نظامی موجود در منطقه (پایگاه نظامی در ارمنستان، ایستگاه قبله در آذربایجان و پایگاه در قرقیزستان و...).
۳. تلاش برای جلوگیری از گسترش نفوذ و حضور نیروهای فرامنطقه‌ای از قبیل ناتو.
۴. بهره‌گیری از تنش‌ها و بحران‌های موجود در منطقه به منظور ایجاد توازن در آسیای مرکزی و قفقاز.
۵. ایجاد ترتیبات امنیتی متناسب با تامین حداکثر منافع روسیه.
۶. مدیریت بحران‌های منطقه و جلوگیری از بهره‌گیری سایر بازیگران از این بحران‌ها برای نفوذ در منطقه.
۷. ممانعت از همکاری کشورهای قفقاز با جدائی طلبان چچنی.
۸. جلوگیری از تغییر مرزهای سیاسی برخلاف منافع روسیه.
۹. تلاش برای تضعیف محورهای مخالف روسیه در منطقه از راه گسترش مناسبات با کشورهای منطقه و همکاری با بازیگرانی منطقه‌ای که تقویت کننده مواضع روسیه می‌باشند.

تعارضات اخیر آمریکا و روسیه

در اوایل دوره بوش پسر، روابط آمریکا و روسیه در ابتدا رو به بهبود بود و با توجه به جو حاکم بر جامعه بین‌المللی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، روسیه با حمله نظامی ایالات متحده به افغانستان موافقت کرد. اگرچه ولادیمیر پوتین نخستین کسی بود که پس از حادثه ۱۱ سپتامبر در تماس تلفنی با جورج بوش این حادثه تروریستی را محکوم کرد و بدون احساس نگرانی از حضور نظامی آمریکا در منطقه، کشورهای آسیای مرکزی را در واگذاری پایگاه‌هایی به نیروهای آمریکایی آزاد گذاشت اما روسیه کشوری است که در پی کسب جایگاه قدرت تراز اول در نظام بین‌الملل است و با توجه به قابلیت‌های خود (وسعت سرزمین، نیروی نظامی قوی) خواهد کوشید سیطره آمریکا بر محیط امنیت بین‌الملل فعلی را زیر سوال ببرد. اولویت اصلی روسیه کسب جایگاه سابق اتحاد شوروی است و مخالفت آن با حمله آمریکا به عراق نشان داد که این کشور حاضر نیست برای همیشه به خواسته‌های آمریکا تن دهد. بازسازی اقتدار روسیه در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در دستور کار مقامات این کشور قرار دارد. در این راستا افزایش جهانی بهای انرژی از یک سو و توسعه توان صادراتی روسیه از سوی دیگر اهرم تازه‌ای را در اختیار پوتین قرار داد تا در صورت نیاز به اعمال فشار بر برخی از کشورهای مصرف‌کننده انرژی بپردازد.

به رغم دوری مقامات کرملین از نگرش‌های شوروی و به رغم عدم توانایی‌های روسیه نسبت به گذشته، هم‌چنان نگاه آمریکا به روسیه نگاه دوران جنگ سرد است. به همین دلیل رویای انحلال روسیه هم‌چنان در نظر بسیاری از تحلیل‌گران آمریکایی وجود دارد. آنان به تمسخر بیان می‌کنند که «ما عاشق روسیه هستیم و به همین دلیل چند تا از آن می‌خواهیم». این خواست که مبتنی بر تجزیه روسیه است نمی‌تواند خطر آشوبی که در نتیجه فروپاشی روسیه هسته‌ای امکان بروز دارد را مد نظر قرار دهد. این تجزیه به راحتی می‌تواند از منطقه بالتیک تا اقیانوس آرام، از قطب شمال تا دریای سیاه و البته به بقیه جهان نیز سرایت کند. اگر روسیه فرو بپاشد چرخه‌های اسلام‌گرایی افراطی فعال‌تر می‌شوند و شعله‌های جدایی طلبی در قفقاز شمالی شعله ور می‌گردد. از طرفی سلاح‌های هسته‌ای ممکن است در دستان شورشیان و یاغیان بیافتد. افراط‌گرایان و عناصر جنایی در حال حاضر به طور وسیعی در شمال قفقاز حضور دارند که در اثر چنین اتفاقی گسترش بیشتری می‌یابند که این امر اصلاً در راستا منافع آمریکا نمی‌باشد. (Cohen, 2005: 3)

منافع آمریکا در این منطقه بسیار متعدد است. براساس آنچه برژینسکی در کتاب خود آورده است، به عنوان مثال آمریکا از حضور در گرجستان تنها به دنبال تامین انتقال نفت و یا مبارزه با تروریسم نیست بلکه هدف درازمدت و کلان آمریکا این است که با ورود به حیات خلوت روسیه و حضور در منطقه از شکل گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی با ترکیب‌های متفاوتی از ایران، روسیه، هند و چین و برخی دولت‌های آسیای مرکزی جلوگیری نماید. نظریه «قلب زمین» مکیندر نیز هنوز اعتبار دارد و آمریکا می‌داند تنها در صورت حضور در این منطقه است که می‌تواند با آرامش به پی ریزی نظم مورد نظر خود در جهان بپردازد. در همین راستا است که آمریکا در این منطقه در پی ایجاد پایگاه‌های نظامی است. از جمله این پایگاه‌ها می‌توان به پایگاه نظامی آمریکا در مرز غربی چین نزدیک منطقه خودمختار ژین جیانگ- ایغور و همچنین حفظ دسترسی به افغانستان در شکل پایگاه‌های نظامی هوایی (در قرقیزستان و ازبکستان) و پایگاه‌های سرزمینی (در تاجیکستان و ترکمنستان) اشاره نمود.

نکته دیگر در مورد سیاست‌های واشنگتن در منطقه استفاده از ابزار کمک‌های اقتصادی و مالی در جهت تامین منافع سیاسی است. آمریکا ۲۰ میلیون دلار کمک را در ۲۰۰۴ برای تنبیه تاشکند قطع کرد. از این طریق آمریکا درصدد است منافع خود را در جهت تغییر رفتار کشورهای منطقه دنبال کند. البته یکی از مناطقی که آمریکا از بی ثباتی سیاسی در آن جا چندان نگران نیست اوراسیا است و به همین دلیل فرایند دموکراتیزاسیون را با قدرت دنبال می‌کند و از عواقب بی‌ثبات‌ساز آن نیز چندان نگران نیست. اغلب آمریکایی‌ها احساس می‌کنند که نخبگان و سیاست‌گذاران کرملین معتقدند که آمریکا هیچ گونه منفعت خاصی در کشورهای مستقل مشترک المنافع ندارد.

دیدگاه امنیتی آمریکا در اوراسیا بر چند موضوع مهم استوار است که این موضوعات از علائق توسعه طلبانه و سلطه جویانه این کشور نشأت می‌گیرد. از جمله آمریکا نگران نفوذ اسلام سیاسی به جمهوری‌های قفقاز و آسیای مرکزی و رشد خیزش‌های اسلامی در این مناطق است. آمریکا همچنین نگران احیاء امپراطوری شوروی و یا قدرت‌گیری مجدد روسیه می‌باشد. آمریکا می‌داند که در صورت غفلت، مناطق پیرامونی در آسیای مرکزی و قفقاز از ظرفیت لازم برای تامین هزینه‌های ایجاد امپراطوری جدیدی برخوردار هستند. آمریکا به ویژه از سال ۱۹۹۹ با تلاش‌های دیپلماتیک وسیعی که بیشتر توأم با نقض قوانین بین‌المللی

نیز بود، سعی کرد که نفوذ روسیه را در منطقه بالکان که از نقاط نفوذ سنتی روسیه می‌باشد، کاهش دهد. مهار تهران و جلوگیری از گسترش نفوذ ایران در منطقه قفقاز از دیگر دل مشغولی‌هایی است که آمریکا در این منطقه از آن برخوردار می‌باشد.

بنابراین یکی از راه‌های مقابله با قدرت‌های منطقه‌ای (و به ویژه روسیه)، اتحاد آمریکا با قدرت‌های درجه سوم و چهارم می‌باشد. در اینجا آمریکا و قدرت‌های متوسط و کوچک دارای منافع مشترک می‌باشند. زیرا آمریکا برای جلوگیری از قدرت‌یابی، قدرت‌های منطقه‌ای احتیاج به همکاری با این گونه کشورها دارد و کشورهای متوسط و کوچک نیز برای جلوگیری از تسلط قدرت‌های درجه دوم بر منطقه خواهان همکاری با قدرت درجه یک یعنی آمریکا هستند. هانتینگتون نیز به این مسأله اشاره می‌کند او می‌گوید: «قدرت‌های متوسط در هر یک از مناطق علاقه ندارند زیرا سلطه قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای قرار گیرند و از این رو برای محدود کردن توانایی آن قدرت‌ها در شکل دادن به تحولات منطقه تلاش می‌کنند. این روابط رقابت گونه، زمینه ساز همکاری ایالات متحده و قدرت‌های متوسط منطقه ای است وصفی که امروز شاهد آنیم.» (کسینجر، ۱۳۸۱)

بدین صورت هانتینگتون به همکاری با ژاپن برای مهار چین، رابطه با بریتانیا و لهستان برای مهار آلمان و فرانسه و همکاری با اوکراین، گرجستان و ازبکستان برای مقابله با روسیه و ایجاد تعادل در منطقه خلیج فارس و کنترل قدرت ایران از طریق همکاری با عربستان و همکاری با آرژانتین برای مهار برزیل اشاره می‌کند. برعکس قدرت‌های منطقه‌ای نیز ممکن است برای مقابله با نفوذ آمریکا با هم همکاری کنند. همچنان‌که گاهی همکاری‌هایی بین فرانسه، چین، روسیه، ایران و هند صورت می‌گیرد.

در یک تقسیم بندی کلی می‌توان علائق و منافع آمریکا در منطقه اوراسیا را در سه سطح اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و سیاسی - امنیتی به شرح ذیل بر شمرد:

الف) علائق اقتصادی - تجاری

۱- تضعیف وابستگی کشورهای قفقاز و آسیای به روسیه از طرق ارائه کمک‌های اقتصادی و تسهیلات تجاری.

۲- تقویت مسیرهای کربدوری حمل و نقلی شرقی- غربی (تراسیکا) به جای مسیر شمالی - جنوبی به منظور قطع وابستگی به روسیه و ایران.

- ۳- حمایت از انتقال انرژی از مسیر شرقی - غربی (خط لوله باکو - تفلیس - جی‌هان) به منظور کاهش نفوذ روسیه در منطقه.
- ۴- بهبود فرصت تجاری برای شرکت‌ها و کمپانی‌های آمریکایی.
- ۵- کنترل منابع انرژی دریای خزر به منظور تامین هژمونی آمریکا بر منابع انرژی دنیا (ساده‌ترین مسیر برای ورود آمریکا به دریای خزر مسیر گرجستان - آذربایجان است که آمریکا از زمان فروپاشی تمیهدات لازم را برای تسهیل این مسیر فراهم کرده است).
- ۶- جلوگیری از ایجاد خطوط انتقال انرژی از مسیر قفقاز که انحصار روسیه را در این زمینه با خطر مواجه می‌نماید.
- ۷- حمایت از برنامه اجرای برنامه‌های عمرانی که زمینه‌ی حضور غرب و آمریکا را در منطقه بیشتر می‌کند.
- ۸- کسب سهمی از بازار مصرف کشورهای منطقه.
- ۹- تلاش برای همگرایی اقتصادی کشورهای قفقاز با اقتصاد غرب.

ب) علایق فرهنگی - اجتماعی

- ۱- تلاش برای نزدیک کردن کشورهای قفقاز به فرهنگ غربی از طریق گسترش همکاری‌های فرهنگی - اجتماعی و آموزشی و حفظ همبستگی فرهنگی و تاریخی در بین ملت‌های قفقاز با استفاده از گذشته مشترک تاریخی در دوران اتحاد شوروی.
- ۲- تلاش برای ترویج ارزش‌های غربی و پیاده کردن مدل‌های حکومتی غربی.
- ۳- تلاش برای ارتباط با نخبگان جدید منطقه و تقویت آنها در مقابل نخبگان قدیمی که بیشتر متاثر از تربیت دوران شوروی هستند که به روسیه گرایش بیشتری نشان می‌دهند.
- ۴- تلاش برای تقویت حضور فرهنگی از طریق گسترش فعالیت سازمان‌های غیر دولتی.

ج) علایق سیاسی - امنیتی

- ۱- تضعیف روسیه از طریق تقویت استقلال کشورهای منطقه.
- ۲- جلوگیری از گسترش بحران‌های منطقه‌ای و ایجاد امنیتی نسبی لازم برای استخراج و انتقال منابع انرژی منطقه.

۳- حضور نظامی در منطقه و افزایش همکاری‌های نظامی با جمهوری‌های قفقاز در قالب طرح‌هایی چون طرح مشارکت برای صلح و شکل دادن به ترتیبات امنیتی منطقه و گسترش ناتو به شرق.

۴- منزوی ساختن ایران و اعمال فشار علیه این کشور از طریق مخالفت با هر آن چیزی که می‌تواند به تقویت توان ایران در منطقه منجر شود.

۵- حمایت از اسرائیل و فراهم ساختن فضای بیشتری جهت حضور و نفوذ این کشور در بین کشورهای مسلمان و منطقه.

۶- تلاش برای هضم بیشتر کشورهای قفقاز در ساختارهای غربی و آمریکائی (سازمان‌ها و نهادهای غربی نظیر ناتو، شورای اروپا و سازمان تجارت جهانی که می‌تواند به دوری بیشتر آنها از روسیه کمک نماید).

۷- مهار اسلام‌گرایی و جلوگیری از رشد اسلام خواهی.

۸- بهره‌گیری از قفقاز برای حضور بیشتر در مناطق پیرامونی روسیه مخصوصاً در آسیای مرکزی و دریای مازندران.

روسیه به نیکی به اهداف آمریکا در منطقه واقف است و در سال‌های اخیر نیز نگرانی خود را از طرح‌های توسعه طلبانه آمریکا جهت به حاشیه راندن نقش این کشور در آسیای میانه و قفقاز از منطقه را اعلام کرده است البته این نگرانی بعد از آگاهی مسکو از اینکه آمریکا درصدد ایجاد سازمانی منطقه‌ای برای امنیت و همکاری در این منطقه بدون مشارکت روسیه، چین و ایران است، بیشتر شد. (Russian news, 2005) از طرفی روسیه می‌داند تحت تحریک و دخالت غرب و آمریکا، کل منطقه کشورهای مستقل مشترک المنافع در سال‌های اخیر شاهد ظهور پدیده جدیدی به نام «انقلاب‌های رنگین» بودند که در آن آمریکا از طریق تحریک و سازماندهی نیروها و احزاب مخالف در این کشورها توانست برخی از دولت‌های حاکم و طرفدار روسیه را در منطقه سرنگون نماید و دولت‌های طرفدار غرب و خصوصاً آمریکا را روی کار آورد. همچنین مسکو پروژه گسترش ناتو به شرق را توطئه‌ای از پیش طراحی شده توسط غرب علیه منافع روسیه می‌داند.

نتیجه گیری

شکل گیری جنگ سرد جدید میان قدرت های بزرگ نیازمند برابری تقریبی در قابلیت ها و توانایی های حداقل دو قدرت بزرگ است؛ این در حالی است که آشکارترین ویژگی نظم موجود بین المللی، تفاوت فاحش قدرت ایالات متحده با سایر قدرت های بزرگ است و هیچ یک از کشورهای جهان توان ایجاد موازنه با آمریکا را ندارند. اگرچه روسیه به سه دلیل همچنان به عنوان یک قدرت بزرگ جهانی در عرصه بین المللی به ایفای نقش می پردازد. اول، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این کشور؛ دوم، برخورداری از حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل و سوم، برخورداری از توانمندی های وسیع نظامی و زرادخانه های سلاح های هسته ای؛ ولیکن شکل گیری یک جنگ سرد جدید به آن معنایی که از سال ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰ بر نظام بین الملل حاکم بود تا آینده نزدیک بسیار بعید است. تردیدی نیست که نفوذ و محبوبیت ایالات متحده در بخش های مهمی از جهان کاهش یافته است و مخالفت با اقدامات تکروانه آن کشور در افکار عمومی مناطق مختلف، به نسبت های متفاوتی ظهور و بروز پیدا می کند ولی شرط اصلی شکل گیری جنگ سرد جدید میان روسیه و آمریکا، ایجاد توازنی از قدرت میان این دو می باشد که روسیه با ضعف هایی که دارد در حال حاضر فاقد این توانایی برای ایجاد موازنه قدرت با آمریکا است، علاوه بر این فقدان یک ایدئولوژی معارض و غرب ستیز در روسیه، کار را برای روسیه در ورود به عرصه تقابل کامل با آمریکا سخت تر کرده است.

از طرفی نگرش های امنیتی ویژه روسیه و دغدغه های بعضاً متفاوت با آمریکا همکاری را در برخی از حوزه ها سخت و مشکل کرده است. اما این امر به معنای غیر ممکن بودن همکاری های روسیه و آمریکا نیست. اگرچه سیاست خارجی آمریکا در دوران بوش پسر برپایه تفوق بر قدرت های بزرگ رقیب در سطح بین المللی و منطق های قرار دارد و در پی این است که ساختار امنیت بین الملل را تک قطبی کند تا عرصه برای یک تازی آمریکا در صحنه بین المللی فراهم شود اما روسیه با این رویای آمریکا به شدت مخالف است و خواهان یک نظام بین المللی بر پایه چند جانبه گرایی و دارای ساختاری چند قطبی است. مخالفت های اخیر روسیه موید این نکته است و به نظر می رسد حوزه جغرافیایی اوراسیا مهمترین عرصه رقابت و تعارض این دو می باشد.

منابع و مأخذ

۱. والتر لافهبر، "پنجاه سال جنگ سرد، از غائله آذربایجان تا سقوط گورباچف"، ترجمه منوچهر شجاعی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۶).
۲. ثقفی عامری، "مبانی و رویکردها و سیاست راهبردی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۲۹، بهار، ۱۳۷۹.
۳. جهانگیر کرمی، "تحولات سیاست خارجی روسیه، هویت دولت و مساله غرب"، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، ۱۳۸۴.
۴. جان استاک ول، "نگهبان اورنگ: نقش آمریکا در نظم نوین جهانی"، ترجمه جمشید زنگنه، (تهران: نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱).
۵. کولایی، الهه، "سیاست و حکومت در آسیای مرکزی"، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۴.
۶. کسینجر، هنری، "دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱"، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات ابرار معاصر، ۱۳۸۱.
۷. خبرگزاری مهر ۲۲ فروردین ۱۳۸۶.
8. Lawrence f. Kaplan and Kristol William, "The War Over Iraq: Saddam's Tyranny and American Mission", (California: Encounter Book, 2003).
9. John Mersheimer, "The Tragedy of Great Power Politics", (New York: Norton Company, 2001).
10. Ariel Cohen, "Competition over Eurasia: Are the US and Russia on a Collision Course", Heritage Lectures, October 24, 2005.
11. "Moscow: Democracy isn't potato", February 16, 2005, www.russiannews.com.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی